

یادی از مجتبی مینوی*

حبیب یغمایی

- مجتبی مینوی استاد عالی‌مقام از طراز اول دانشمندان ایران در هفتاد و پنج سالگی (ششم بهمن‌ماه ۱۳۵۵ شمسی) از جهان رفت و در گورستان بهشت زهرا مدفون شد. من از فقدان این مرد بزرگ که از هم‌درسان و هم‌کلاسان و از استادانم بود چندان مشوشم و از نابینایی خود نیز در رنجم که هرچه بنویسم مشوش و درهم است. شاید از این یادداشت‌های برهم و درهم که بی‌هیچ شائبه و بی‌هیچ پیرایه است و دور از هرگونه حبّ و بغض بشری و دوستی است نکاتی که در خور بازگفتن و باز شنیدن باشد بیابید. بسیاری از بزرگان دانش و استادان به نظم و نثر قطعاتی درباره‌ او به مجله فرستاده‌اند که شاید چاپ شود و متمم و مکمل این یادداشت به‌شمار آید.
- من بنده حبیب یغمایی از سال ۱۳۰۲ شمسی با مجتبی مینوی آشنا و دوست و یگانه شدم و این دوستی دوجانبه تا آخر عمر وی ادامه یافت، گاهی با حرارت تمام و گاهی با سردی اندک.

- در پنجاه و اند سال پیش یعنی در آغاز آشنایی و دوستی، مینوی در منزل پدرش مرحوم شیخ عیسی شریعتمداری بود. در تکیه حاج رجبعلی که واقع بود بین راه مدرسه دارالشفای روبه‌روی مسجد شاه (که اکنون محل بانک ملی بازار است) و تخت زمرد که دارالمعلمین عالی مرکزی در آنجا بود.
- من هر روز صبح زود از مدرسه دارالشفای به منزل مینوی می‌رفتم و صبحانه را در آنجا صرف می‌کردم. مینوی درسه‌های روز را تکرار می‌کرد آنگاه عبا بر دوش می‌افکنیدیم و کیف‌های خود را برمی‌داشتیم و هم‌گام و هم‌آهنگ به مدرسه می‌شتافتیم. در مدرسه هم پهلوی هم بر نیمکت می‌نشستیم.
- پدر مینوی شیخ عیسی شریعتمداری مردی معمم و مؤدب و باریک‌اندام بود. او پیش از ما از منزل بیرون می‌رفت. در هنگام بیرون شدن از منزل به ما که درس می‌خواندیم سری می‌زد. مادر مینوی گاهی در صحن حیاط آمد و شد می‌کرد. برادرانش در سنین کودکی بودند که یادم نیست چند ساله بودند.
- مینوی همان اوقات که در مدرسه بودیم بیش از دیگران بود. مثلاً درباره اشعار کلیله و دمنه و درباره کوری رودکی و در نسخه‌های قدیم تحقیق می‌کرد. وقتی نسخه قدیم کهنه خطی را به امانت می‌گرفت، درست مطابق خط کتاب نسخه‌ای برای خود می‌نوشت و شاید اکنون نمونه‌ای از آن در کتابخانه‌اش باشد.

- خط مینوی در آن ایام بسیار خوب و خوانا بود. شاگردان درس‌های خود را از روی جزوه‌های او می‌نوشتند. وقتی من جزوه هیئت او را گرفتم. تصاویر نجومی را با نهایت دقت ترسیم کرده بود. آن جزوه را گم کردم و باور نداشت. اگر احیاناً خوانندگان و دوستان چنین جزوه‌ای را یافتند به کتابخانه‌اش بدهند.
- مرحوم قزوینی چهارمقاله نظامی عروضی را در خارج به چاپ رسانده بود. چاپ اول مقدمه‌اش علی‌حده بود. مینوی آن مقدمه را با خط زیبای خود نوشت و چون چاپ دوم کتاب رسید و مقدمه هم داشت، مینوی کتاب خود را با مقدمه به خط خودش به من اهدا کرد و من آن را به کتابخانه خور فرستادم. امیدوارم کارمندان کتابخانه خور این یادگاری ارجمند را حفظ کنند.
- وضع مادی خانواده مینوی چندان خوب نبود. با اصرار پدرش و میانجی‌گری مرحوم محمدعلی فروغی مینوی با نهایت اکراه مدرسه را رها کرد. خیال می‌کنم سال پنجم دارالمعلمین بود و در تندنویسی مجلس شوری به نویسندگی پرداخت.
- مینوی چنان که می‌گفت ایام کودکی را در سامره گذرانده و ظاهراً در آنجا متولد شده بعد هم به عشق‌آباد و بادکوبه سفر کرده و این مسافرت‌ها پیش از آشنایی ما اتفاق افتاده بوده است.
- در آن ایام که ما در مدرسه بودیم مینوی صورت خود را نمی‌تراشید - کراوات هم نمی‌زد - به لباس هم اعتنایی نداشت و بی‌بند و بار بود و سرگرم کار ادبی و تحقیقی خود. وقتی مرحوم هنر یغمایی به طهران

آمده بود مینوی به دیدنش آمد. خواستم مینوی را معرفی کنم، گفت می شناسمش. گفتم از کجا؟ گفت از شکل ظاهر و بی اعتنائیش به جامه که نویسندگان و محققان را چنین صفاتی است.

- نمی دانم در چه سالی بود که مینوی کتاب ویس و رامین را تصحیح و چاپ کرد. وزارت معارف آن روز چهار هزار تومان حق زحمت به او داد. مینوی این چهار هزار تومان را در سه ماه خرج کرد. تابستان به شمیران رفت و منزلی خاص گرفت و پند حافظ را به کار بست که: سه ماه می خور و نه ماه پارسا می باش. اگر آن چهار هزار تومان را در همان شمیران زمین می خرید اکنون بیش از چهارصد میلیون تومان ارزش داشت ولی: قرار در کف آزادگان نگیرد مال. بعدها به وام گرفتن افتاد که بحثی دیگر است. این داستان نشان داد که مینوی اهل حال و ذوق هم هست و من بعدها از او چنین حالی و ذوقی ندیدم و نشنیدم.
- گفتم یادداشتهای من مشوش است و بسیاری از داستانهای زندگانی او را فراموش کرده ام. چندگاهی ریاست کتابخانه معارف را داشت و سپس به عضویت اداره کل انطباعات وزارت معارف منصوب شد و با جناب حکمت وزیر معارف سازگاری نکرد و به اروپا رفت. با فروش کتاب هایش، نخست در اداره محصلین اعزامی کار می کرد، و آن کار هم مطابق میلش نبود. چون او عالمی محقق و کتاب خوان بود و بزرگان ما شخصیت هایی اداری و چاپلوس می خواستند و می خواهند. سرانجام به اداره رادیوی لندن افتاد و در آنجا به سخن پراکنی پرداخت.

- از آن پیش که در لندن مستقر شود، در کافه‌ای ادبای اربعه را تشکیل دادند. مینوی، صادق هدایت، بزرگ علوی، مسعود فرزاد. من در آن اوقات دبیر دارالفنون بودم و بسیاری از شبها بدانها می پیوستم.
- صادق هدایت فرانسه را بسیار خوب می دانست و من در این مجمع از او اندکی استفاده کردم و از مطایبات او لذت می بردم که بعد از آن دوستی ما فزونی گرفت و آن داستانی دیگر است.
- نخستین شبی که به دعوت مینوی در جمع ادبای ربهه راه یافتم، در موقع پرداخت بهای نان و شیرینی که برایم آوردند، مینوی گفت در این جمع باید هرکس بهای آنچه را صرف می کند خود بدهد. این راهنمایی از محظورات کاست و رسم خوبی هم بود.
- در سال ۱۳۲۷ که مجله یغما را تأسیس کردم از مینوی که در این هنگام در بی بی سی کار می کرد مدد خواستم. او مرا از مجله نویسی منع کرد، اما از آن پس که در این خدمت در شدم برای هر شماره مقالاتی می فرستاد که بعدها قسمتی از این مقالات به شکل کتاب انتشار یافت.
- نه تنها از مقالات مینوی بهره ور بودم وقتی به طهران آمد یادداشت ها و کتاب های او در اختیارم بود.
- مینوی در زمان وزارت دکتر جزایری که نسبتی هم باهم دارند به طهران آمد. نخست به منزل قدیم پدرش درآمد و بعد به منزل کاظم مینوی برادرش نقل مکان کرد و پس از دو سالی در قطعه زمینی که دکتر یحیی مهدوی به وی اهدا فرمود عمارتی استوار بنا کرد که هم کتابخانه اش (به قول خودش کتب خانه) بود و هم منزلش و در آنجا مستقر شد.

- چندگاهی به ریاست تعلیمات عالیہ منصوب شد (در زمان وزارت دکتر مهدی آذر) و چندی در مؤسسۀ فرانکلین خدمات ادبی را ادامه داد، و در آنجا با خانمی همکار بود که او را به زنی برگزید و این خانم مهربان و باوفا تا آخر عمرش از او پرستاری کرد و برایش دختری آورد به نام «نیلوفر».
- پیش از این ازدواج در لندن زنی گرفته بود که از آن زن دو پسر دارد که این هردو تبعۀ انگلستانند. در سفر آخر که در لندن باهم بودیم آن دو را به من معرفی فرمود و می‌گفت از کلمات فارسی فقط «بابا» را می‌دانند.
- مینوی دلی پاک و بی‌کینه داشت، ولی گاهی از اوقات به تلخی و تندی گفت‌وگو می‌کرد و دوستان را می‌رنجانند. این خشونت گاهی در مقالاتش نیز تجلی می‌کرد.
- وقتی نیش قلم را متوجه مرحوم عباس اقبال کرده بود. مرحوم اقبال روزی مرا دید و با تأثیری تمام که اشک به چشم آورده بود فرمود: «من با تو و مینوی که هردو شاگردم بوده‌اید چه کرده‌ام؟» عرض کردم «مینوی نوشته است نه من». گفت «او نوشت تو چرا باید چاپ کنی.» سخت ناراحت شدم و عذرها خواستم.
- روزی دیگر میهمان مرحوم دهخدا بودیم. در آنجا هم با دهخدا در معنی کلمۀ «بیور» و بیتی از رباعی که دهخدا ساخته بود، بحث درگرفت و حق هم با مینوی بود.
- با مرحوم دکتر مهدی بیانی هم در مسائل ادبی اتفاق نظر نداشت و بحث آن دو به مجلهٔ یغما کشید.

- مسعود فرزاد هم با اینکه از اصحاب ربهه بود به استاد مینوی لطفی که می‌باید نداشت چون مینوی معتقد بود که ابیات حافظ را به سلیقه شخصی نباید پیش و پس کرد.
- وقتی هم با استاد دکتر حمیدی شیرازی مناقشه‌ای دوستانه داشت که به روبروسی انجامید. دکتر حمیدی در قطعه‌ای که در ستایش مینوی فرموده به این نکته اشاره کرده است.
- مینوی به شخص بنده هم اعتراض‌هایی داشت که بعضی را چاپ کرده‌ام و در حاشیه‌ی آثاری که به طبع رسانده‌ام نیز انتقاداتی فرموده است که شاید درست و بجا باشد.
- تکرار و تأکید می‌کنم که مینوی قلبی چون آئینه صاف داشت ولی به زبان تندی می‌نمود و این خشونت‌ها هرچند حق با او بود گاهی بجا و گاهی نابجا می‌نمود.
- در مشهد درباره‌ی این بیت منسوب به فردوسی:

چو ایران نباشد تن من مباد

بر این بوم و بر زنده یک تن مباد

با لحن بسیار تند و زننده سخن راند که جراید را بر ضد خود برانگیخت و ناسزاها شنید. این بیت سست می‌نماید و نباید از فردوسی باشد ولی چون زبانزد عموم است و مفهومش مورد قبول عامه، رد کردن آن با حرارتی غیرعادی غیرعادی مناسب نبود. بسیاری از ابیات شاهنامه الحاقی است که من وقتی یادداشت کرده‌ام و فراموشم شده است. از جمله ابیاتی از *گرشاسب‌نامه* است که قطعاً از اسدی طوسی است. در داستان

سهراب غزلی و ابیاتی است که از فردوسی نیست و الحاقی است، در هنگامی که گیو کیخسرو را به جیحون می‌رساند و با پیران می‌ستیزد قریب هفتاد بیت الحاقی و نامناسب است و از این گونه، با ملایمت و آرامی می‌توان این مطالب را گفت اما استاد بزرگوار این ملایمت را رعایت نمی‌فرمود با این که درست می‌گفت و حق با او بود.

- مینوی گاهی به تفنن شعر هم می‌گفت که شعر او به پایه دیگر آثارش نمی‌رسید و چند قطعه از اشعارش در مجله یغماست.
- هنر دیگر مینوی در تصحیح کتاب است که تصور نمی‌کنم از گذشتگان و آیندگان کسی به دقت او در این زمینه بوده است یا باشد یا بیاید.
- بهترین نمونه این هنر کلیله و دمنه است. گذشته از این که یک غلط مطبعی ندارد نکاتی دیگر از موارد وصل و قطع حروف و جز اینها را رعایت فرموده که اهل فن آن دقایق را می‌توانند دریافت.
- در پنجاه سال گذشته چند تن دانشمند نامی در تحقیق و تتبع داشته‌ایم: محمد قزوینی، دهخدا، عباس اقبال، بدیع‌الزمان فروزانفر، و یکی دو تن دیگر. مینوی در این رشته از هیچ‌یک کمتر نیست بل شاید از بعضی جهات از بعضی از آنها برتر باشد.
- نظیر و مانند مینوی امروزه نیست و شاید در قرون آینده هم کمتر آید که صبر بسیار بیاید پدر پیر فلک را.
- خوبتر بود اگر کالبد او را در گوشه‌ای از کتابخانه‌اش می‌سپردند که هنوز نگران است.

- مهرداد پهلبد وزیر فرهنگ و هنر مردی است بسیار مهربان و ادب‌دوست و با توجه او اطمینان باید داشت که این کتابخانه نفیس را محفوظ خواهد داشت، مخصوصاً که دستیاری بافضیلت چون استاد دکتر محمدامین ریاحی را به چنین خدمتی گماشته است.
- هرچه در فضایل و معنویت و صفات و ارزش استاد فقید بگویم و بگویند کم است. چنان که اشاره شد این یادداشت‌ها پراکنده و پرباشان و درهم و برهم است. همین است که هست و اگر مجال و حالی پیدا شد شاید بر آن بیفزایم.
- در سال ۱۳۵۰ کتابی به نام «نامه مینوی» به همت ایرج افشار به چاپ رسیده، در آن کتاب آثار و احوال استاد مندرج است و به تحقیق علاقمندان و دانش‌دوستان در هر عصر و زمان از آن بهره‌تمام خواهند یافت.
- نامه‌هایی از استاد بزرگوار خود دارم که در شماره‌های آینده ملاحظه خواهید فرمود.